

■ جواد محرمی

از دور که می‌آیی، سطحی مسقف را مشاهده می‌کنی که چون چادری عظیم جلوه می‌کند؛ سقفی با رنگ روشن که اطرافش باز است و قابل مشاهده. زیر سقف، جمعیت سیاه‌پوش جلوه‌ای چون یک تابلوی نقاشی عظیم را مقابل چشمانت نمایش می‌دهد که با آن صدای محزون و گرفته و بم نوحه‌خوان درهم‌گره خورده و در زیر آسمان آبی و تمیز و لکه‌های ابر سفید و آفتاب یک روز فروردینی بهار، جورچینی بی‌نظیر فراهم کرده است تا همه چیز مبتنی بر زیبایی رقم بخورد. جلوتر که می‌روی، صدای روضه گرم نوحه‌خوان، به تدریج نوا و نغمه محزون جمعیت داغداری که عزیزیان‌شان را به تازگی به خاک سپرده‌اند به گوش می‌رسد. اینجا کربلای قطعه ۴۲ است؛ جایی که سخن از شهادت است و خون.

■ ■ ■

تاریخ شهادت روی سنگ قبور را که مشاهده می‌کنی از خرداد ۱۴۰۴ آغاز می‌شود و به ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه و بعد در ردیف‌های انتهایی به اسفند و فروردین ۱۴۰۵ می‌رسد، اما ختم نمی‌شود. معلوم است که این موج شهدا قرار نیست به همین جا خاتمه پیدا کند و قطعه ۴۲ سینه خود را برای شهیدان گلگون‌کفن نبردی که قطعاً تا آزادی قدس ادامه خواهد داشت آماده کرده است. از قطعه ۴۲ از این پس زیاد خواهید شنید. تاریخ انقلاب اسلامی در این برهه، پس از شهادت قائد عظمای انقلاب، به این قطعه گره خورده است. تصویر رهبر شهید را می‌توان در گوشه‌گوشه این قطعه عاشورایی مشاهده کرد. گاهی در دست فرزند خردسال یک شهید، گاهی در قاب عکسی بالای مزار شهیدی دیگر، گاهی در بنری بزرگ بالای بارگاه و بیرق این مکان عاشورایی. اینجا با چشم سر نباید آمد. چشم سر را باید بست و با چشم دل روانه شد. اینجا در و دیوار و زمین و آدم‌ها با زبان دل با تو سخن می‌گویند. اینجا دل‌ها وحدت عجیبی دارند. دشمن مشخص است. ندای مرگ بر اسرائیل و مرگ بر امریکاز سویدای دل همه حاضران قابل شنیدن است. اینجا دل‌ها یکی است. شعارها وحدت عجیبی دارند. این سوز، این ناله‌ها، این اشک‌ها شورانگیز و هدف‌دار هستند و افقی نزدیک را نشانه گرفته‌اند و چشم‌اندازی شریف را مشاهده می‌کنند. برق گل‌دسته مسجداقصی را می‌توان در تک‌تک این سوزها و ناله‌های مادرانه و خواهرانه شنید. اینجا بهشت زهرای تهران است. قطعه ۴۲ را به خاطر بسیار، خاک اینجا ضد‌صهیونیستی‌ترین شهدای تاریخ انقلاب را به آغوش کشیده است. از کودک شیرخوار تا دختر تازه‌روس و پسر تازه‌اماد و نوجوان ۱۳ ساله جمعد. هم‌علی‌الله دارد، هم قاسم دارد، هم رقیه و هم عباس دارد. اینجا امتدادی از عاشورا است و غیر از این هم از شیعه انتظاری نیست. تاریخ شیعه را با خون نوشته‌اند و این قطعه از تاریخ که همه کفر مقابل همه ایمان صفا رایی کرده است، مرخله‌ای حساس و شورانگیز را پیش می‌برد. قطعه ۴۲ گوشه‌ای از کشتی نجابت و اقتدار و حماسه ملتی است که با یک «نه» بزرگ در عاشورای سسال ۱۶۱هجری، راه خود را محکم و استوار آغاز کرد و در دل تاریخ پیش آمد و هدفش را گم نکرد.

■ اینجا جز زیبایی نمی‌بینی

فرمود: «ما را ایت‌الجمیلا» جز زیبایی ندیدم. این سخن کوتاه و موجز و قاطع از زبان زنی است که هزارو ۴۰۰ سال پیش اراده کرده تا راوی عظیم‌ترین رویداد تاریخ برای آینده بشریت باشد؛ جمله‌ای که در آن مبالغه نیست، حضرت زینب(س) در این نیمروز نبرد با دشمن زبون، همه نگاهش و تمرکزش بر سیاه‌اباعبدالله‌الحسین(ع) بوده و برای همین جز زیبایی برای او رقم نخورده است. او اساساً لشکر دشمن را با آن همه شقاوت نادیده گرفته؛ نه اینکه قصد نادیده بگیرد یا اینکه به چشمش آمده باشد و نادیده نگرفته باشد، اصلاً ندیده. چشم حضرت زینب(س) حقاقرت‌ها را به خود واگذار کرده است. او با چشم سر به صحنه نگاه نگردد. حقاقرت، پسنستی و شقاوت را نادیده گرفته، چون عظمت و درخشندگی نور خورشید ولایت برای جلوه تاریخ عملکرد سیاه‌پزید مجال عرض اندام نگذاشته است. در چشم حضرت زینب(س) فقط نور تجلی پیدا کرده و همین حقیقت است که از کربلا حماسه می‌سازد نه تراژدی. بزرگ‌ترین درس کربلا هم در همین جمله و همین زاویه‌نگاه زینب(س) نهفته است. از ظهر عاشورای سال ۶۱هجری تا اکنون، همین یک جمله کوبه‌برای شیعه کافی است. شیعه اگر قرن‌ها بر مصائب اباعبدالله‌الحسین(ع) اشک می‌ریزد، مغایرتی با کلام زینب(س) ندارد. اشک شیعه بر امام حسین(ع) حماسی است و افق ذات‌ناپذیری یک‌امت شریف را نشانه دارد. شیعه سیاهی لشکر اشقیا را اصلاً با حساب نمی‌آورد و هر جا در طول تاریخ روایت را به سمت افعال و اعمال سیاه دشمن سنگین کرده، به انحراف رفته است. روضه زینبی قطعاً حماسی است. با این دیدگاه، حضور در قطعه ۴۲ بهشت زهرای تهران در این روزهای نبرد با دشمن متجاوز امریکایی-اسرائیلی، صحنه‌هایی کربلایی پیش چشم قلب‌های آگاه و وجدان‌های بیدار رقم می‌زند. کاش نشانان انقلاب اسلامی پرده‌ها و بوم‌های نقاشی خود را در این آوردگاه عظیم علم می‌کردند؛ قطعه‌ای که بخشی مهم و حساس از تاریخ آخ‌الزمانی انقلاب اسلامی را باید در حقیقت آن جست‌وجو کرد.

■ ویژه چهلم شهدا

نوحه‌خوان می‌گوید: «چهارشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها در قطعه ۴۲ بهشت زهرا مراسم چهلم شهدای جنگ سوم تحمیلی برگزار می‌شود». در واقع این دور روز در هفته ویژه چهلم شهادت. وقتی نوحه می‌خواند، صدایش سوز عجیبی دارد. انگار دناک همه مظلومان تاریخ را مقابل چشم و روی دلت می‌گذارد. کافی است از نوزاد شیرخواره بخواند، از دختر سه‌ساله، از دست قطع‌شده، از خواهر و برادر داغ‌کشیده، صحنه‌هایی که مقابل چشمت جلوه می‌دهد آشناست و برای هر شنونده‌ای معنایی مستترک را ندعای می‌کند. این صحنه یک تابلوی عاشورایی است. این را همه مخاطبان این مکان مقدس درک می‌کنند. کاش فرشته‌چنان بود و قلم‌مو به دست می‌گرفت و شاهکاری دیگر رقم می‌زد.

■ نماز جماعت کنار سنگ مزار شهید لاجوردی

پیش از این و سال‌های دور اینجا آمده بودم، اما آن زمان مکانی مسقف نبود. حالا اما اینجا بارگاهی ساخته‌اند که شهدای حادثه هفتم تیر و برخی شهدای دیگری را که از سوی منافقین کورلد در دهه‌های ۷۰و ۷۰ به شهادت رسیده‌اند در دل خود جای داده است. به محضی که می‌رسم، صدای آذان جاری می‌شود. مردم به داخل بارگاه می‌روند. هنوز نمی‌دانم که اینجا دقیقاً همان محل قبور شهدای هفتم تیر است. داخل که می‌شوی، با قبور شهدا روبه‌رو می‌شوسی که با فاصله‌هایی کم کنار یکدیگر آرمیده‌اند. فوری خود را به صف نمازگزاران می‌رسانم. می‌دانم که اینجا نماز خواندن، آن هم به جماعت، فضیلت دارد. تکبیر‌الاحرام را که می‌بینم و امام جماعت در حال خواندن حمد و سوره است، چشم ناخودآگاه از روی مهر به چنده‌ساعت آن طرف‌تر سر می‌خورم. زیر تصویر شهید که جوانی خوش‌چهره و نورانی است، نوشته: «محمد کجویی». برای من که کرجی محسوب می‌شوم، این نام خیلی آشناست. زندان یا ندانم‌گاه کجویی که حالا سال‌هاست دیگر کاربری دیگری دارد و صرفاً مکانی برای آموزش سربازان وظیفه است، نزدیک محله ما قرار دارد. نماز که تمام می‌شود و سلام پایان آن داده می‌شود، چشم کمی بالاتر سسر می‌خورم و این بار واقعاً شگفت‌زده می‌شوم. روی سنگ قبر نوشته: «سیداسدالله لاجوردی». حیرت می‌کنم. از دیوار باز اردت قلبی



گزارش خبرنگار «جوان» از حال و هوای قطعه ۴۲ بهشت زهرا (س) ویژه شهدای مقابله با رژیم صهیونی و امریکا

اینجا همه یک‌پیکرند

ویژه‌ای به این شهید داشتیم و از نوجوانی و زمان شهادتش که تلویزیون

مستندی به سبک داکویدرام از او بخش می‌کرد، در ذهنم خاطراتی تماشین و ماندگار شده بود؛ مردی که با دوچرخه‌ای ساده به سر کارش در بازار می‌رفت و درون دکان کوچکش به تیر کینه منافقین کورلد به شهادت رسیده بود؛ دادستان انقلاب تهران؛ مردی که از آبروش برای انقلاب خرج کرده بود. ایستادن مقابل منافقین سخت‌ترین کار برای یک مجاهد راستین در برهه مجاهدت اوست. جنگ با منافقین به مراتب سخت‌تر از جنگ با کفار است. برای نبرد با منافق باید از آبرو خرج کرد و صبر و سعه صدر به مراتب بیشتری نشان داد. مردم که به تدریج متفرق شدند، خود را کنار قبر شهید لاجوردی کشاندیم. با او سخن گفتم و از ابراز اذات دیرینه به یاد کردم. بادم می‌آید نوجوان شدم و هم‌روز سوار بر اتوبوس شرکت واحد، مردی تقریباً مسن از پله‌های اتوبوس بالا آمد و از پشت شیشه، چشمش به تصویر بزرگ نقاشی شهید روی دیوار بزمی در بلوار کشاورز افتاد و گفت: «این جلا‌اوین بود!» و من در آن حال و هوای نوجوانی از این حرفش تعجب کردم و همین اتفاق باعث شد پیگیر حقیقت سیداسدالله لاجوردی شوم و بعدها هر چه بیشتر می‌خواندم، بیشتر به عظمت روح و جنبه‌های مثبت شخصیت او پی می‌بردم. به تدریج به یقین دانستم می‌خواهند جای جلا و شهید را عوض کنند و این واقعیت و هشدار رهبر شهیدمان را با همه وجود در جامعه حس می‌کردم که جریانی برای التی این دروغ پیوسته کار می‌کند. حالا من بودم و سنگ مزار شهید لاجوردی. راستش اصلاً یادم نبود که او سید هم است. واقعاً پیش از آن به این‌واژه پیش از نامش توجه نکرده بودم. او پسر فاطمه هم است و همین سبب شد ادرادم به او بیشتر شود. منافقین دروغ‌های شاختاری درباره او را افواه رواج داده بودند که شنیدن آن با گوش خودم و از زبان برخی از بی‌صبرتان روزگار همیشه برایم عجیب و رنج‌آور بود، اما من می‌دانستم که او مجاهدی بزرگوار بوده که هم عملکردش درون زندان با منافقین به شدت پدرا نه و مشفقانه بوده است و هم مواضع سیاسی‌اش درباره منافقین جدید و سران آنها به شدت دقیق بیان شده است. سختم با سیداسدالله قدری طولانی شد.

درون آن بارگاه مقدس، سیدالشهدای انقلاب محمد بهشتی در رأس قبور قرار داشت و پس از سیداسدالله لاجوردی مرابرای فرات فاتحه و کسب فیض به سمت خود کشاند، اما بیرون در قطعه ۴۲ همسایه این بارگاه بود، شهدای تازه به خاک سپرده‌ای هم بودند که در غائله و کودتای ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه منافقین و کودتاگران به شهادت رسیده بودند؛ همان قطعه ۴۲ که مقابل این بارگاه قرار داشت و من برای زیارت آن به اینجا آمده بودم. در واقع آن جمعیتی که من لحظاتی قبل نماز ظهر و عصر را کنار آنها خوانده بودم، پدران، برادران، دوستان و نزدیکان همین شهدا بودند.

■ تکلیف ما مقابل شجره ملعونه اسرائیل

معتقدم ریشه قتل همه شهدای انقلاب اسلامی پیش و پس از انقلاب اسلامی را باید در شجره ملعونه اسرائیل جست‌وجو کرد و این تصادفی نیست که ما مردم در آخر تکبیرهای مان در ۴۷سال گذشته، بلندتر و محکم‌تر از دیگران خواهان مرگ این دشمن مشترک هستیم و قاطع‌تر و رساتر شعار «مرگ بر اسرائیل» را بر زبان جاری می‌کنیم.



تاریخ شهادت روی سنگ قبور را که مشاهده می‌کنی از خرداد ۱۴۰۴ آغاز می‌شود و به ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه و فروردین ۱۴۰۵ می‌رسد، اما ختم نمی‌شود. معلوم است که این موج شهدا قرار نیست به همین جا خاتمه پیدا کند و قطعه ۴۲ سینه خود را برای شهیدان گلگون‌کفن نبردی که قطعاً تا آزادی قدس ادامه خواهد داشت آماده کرده است



حضور در قطعه ۴۲ بهشت زهرا(س) تهران در این روزهای نبرد با دشمن متجاوز امریکایی-اسرائیلی صحنه‌هایی کربلایی پیش چشم قلب‌های آگاه و وجدان‌های بیدار رقم می‌زند. کاش نقاشان انقلاب اسلامی پرده‌ها و بوم‌های نقاشی خود را در این آوردگاه عظیم علم می‌کردند؛ قطعه‌ای که بخشی مهم و حساس از تاریخ آخ‌الزمانی انقلاب اسلامی را باید در حقیقت آن جست‌وجو کرد

امریکا و اسرائیل جایگاه ویژه‌ای در دشمن‌شناسی دقیق انقلاب اسلامی داشته و همواره دارند و این یکی از رازهای شگفت‌سترگ ماندن پرچم عزت این ملت تا کنون است. برخی خاسان در طول این ۴۷سال تلاش زیادی کردند تا مردم ما را دچار دشمن‌شناسی وارونه و افراد و جریانات و کشورهای دیگری را جایگزین این دو ابلیس عصر حاضر کنند؛ دو‌اهر یعنی که در واقع یکی هستند و هر دو ریشه در شجره خبیثه‌ای دارند که از ابتدای تاریخ تا اکنون قربانیان زیادی از شجره طویه آدم‌گر فتاند و همچنان می‌تازند، اما به برکت همین شهیدا امید داریم تا به زودی مهر پایانی بر جولان شنع و شوم آنها بزنیم. اینجا قطعه ۴۲ بهشت زهرای تهران است و نوحه‌خوان حتی یک آن از خواندن متوقف نمی‌شود. فروردین ۱۴۰۵ است و ما در مراسم چهلم شهدای جنگی تاریخی با متجاوزان اسرائیلی-امریکایی قرار داریم؛ شهدایی که به فرموده قرآن زنده‌اند و از پروردگارشان روزی می‌گیرند. آنها در جمع ما هستند و درک این حقیقت در روحیه این جمعیت قابل مشاهده است. سلام خدا بر شهیدان. سلام خدا بر آنها که این حماسه و شور را آفریدند. سلام خدا بر آنها که با تأسی از رهبر شهیدشان راه را گم نکردند و تا همیشه تاریخ بر تارک عالم خواهند درخشید.

■ نوحه‌خوانی با تمثال شهدا

نوحه‌خوان یوقفه می‌خواند و دسته‌ای از مردان و زنان از پیر و جوان و کودکان دختر و پسر، هر یک تمثال شهیدی را در دست گرفته‌اند و زیر لب همنوایی می‌کنند. صحنه بی‌نظیری است. صدای سنج و دمام قطع نمی‌شود. تصاویر شهدا مثل قطاری بی‌وقفه از مقابل چشم مراجعان برتعداد قطعه ۴۲ روی دست نزدیکان‌شان، همانگ ما با ندای نوحه‌خوان تکان می‌خورند. باورش سخت است؛ این چهره‌های داخل قاب، این چشم‌هایی که لبخند می‌زنند و انقدر زنده‌اند که گویی با تو حرف می‌زنند و هر کدام تو را مخاطب قرار داده‌اند که پیامی بزرگ را انتقال بدهند. جسم‌شان درون این قبور آرمیده و روح‌شان با تو سخن می‌گویند. آری، صاحبان این تصاویر زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌گیرند. اوینی راست می‌گفت: «آنها حضور دارند و زمان ما را با خود می‌برند». بر این بزم پرشور از این قطعه از زمین پایانی منصور نیست. اسرائیل این لحظات نزدیک به صبح دست و پا می‌زند تا با افاق۲۵هائیش جریان محتوم تاریخ را تغییر بدهد، اما این دست و پا زدن‌های آخر او را سریع‌تر در منجلائی که ساخته فرم می‌برد. شیطان خیال می‌کند از ما کشته می‌گیرد، اما نمی‌داند که زنده‌ایم به این طرز نشسته شدن و چه مکرری بالاتر از این سوی پروردگار عالم و چه معامله‌ای پرسودتر از این برای هرپزگاران که شمع وجود خود را مقابل آن خورشید چنانتاب آب می‌کنند و این‌گونه امت پیامبر خاتم و منتظران موعود و منجی عالم را بی‌تاب، بگدار کودتاگران و اذئاب‌شان به کار خود مشغول باشند و در خیال خام خود به ریش ما بخندند. به قول سیدالشهدای انقلاب، ما راست‌قامتان همیشه تاریخ خواهیم ماند. رقص قاب عکس شهدا با نوای سنج و دمام و نغمه محزون نوحه‌خوان روی دست‌ها برقرار است و جمعیت حاضر همچنان بی‌قرار.

■ فرزندان حقیقی ایران

تاریخ شهادت‌ها روی قبور را که با چشم دنبال می‌کنی، همگی از خرداد ۱۴۰۴ آغاز می‌شوند و به دی‌ماه می‌رسند و بعد از ۹ اسفند به فروردین پیوند می‌خورند. برای نابودی اسرائیل این پرونده باز است. تا اسرائیل هست، فتنه‌اشراز دستت از سر ما برنمی‌دارد و جانفشانی این قوم سر سخت منتظر نیز ادامه دارد. این گلگون‌کفنان که این‌گونه آرام در دل خاک آرمیده‌اند و سینه زمین آنها را در خود فشرده است، فرزندان حقیقی ایران هستند. این چهره‌ها واقعی‌ترین و حقیقی‌ترین قصه این سرزمین را بی‌واسطه برای تو باز گو می‌کنند. برای وجدان‌های آگاه و جان‌های پاک، نیازی به قصه‌پردازی‌های هنری با تکنیک‌های سینمایی نیست. هنر در این ساحت فعلاً به معنای کامل کلمه نزد شیعیان اباعبدالله‌الحسین(ع) است و بس. هنرمند واقعی این شیربچه‌های لانچرنشین، این پدران و مادران نوزاد از دست داده و این تن‌های سر به آسمان کشیده‌ای است که همه بشریت را حریف می‌طلبند و مخاطب قرار می‌دهند. همچنان در قطعه ۴۲ بهشت زهرای تهران هستیم و گویی زمان گرد این قطعه از زمین می‌چرخد.

■ اینجا همه یک‌پیکرند

نوحه‌خوان می‌گوید: «شهید آورده‌اند برای خاکسپاری» و تقاضا می‌کند مردم به سمت خودروها بروند و تابوت‌ها را بر دوش بگیرند. یکی از تابوت‌ها کوچک است و معلوم است کودکی پرپر شده را حمل می‌کند. ساعتی بعد، پیکر کمال خرازی را برای خاکسپاری تشییع می‌کنند؛ سیاستمدار معروفی که به وسیله جوخه‌های ترور رژیم صهیونی عقابت‌بخیر شده است؛ رئیس شسورای اهربردی روابط خارجی کشور. خاک ایران او را نیز در خود جای می‌دهد به نشانه

اینکه در قطعه ۴۲ همه برابرند. شهدا اینجا همه یک‌پیکرند؛ پیکری که برای نابودی اسرائیل لحظه‌شماری می‌کند. از شهیدای مظلوم ناوچه دنا هم در قطعه ۴۲ بهشت زهرا هستند؛ ناوچه‌ای که معساون ترامپ گفت: «برای تفریح آن را مورد اصابت قرار دادیم!» خدایا ما با چه خوک‌هایی در زمین به عدد ۸میلیارد نفر رسیدیم. خوش به حال رهبر شهیدمان که فرمود: «مثلی لایبایع مثلثه» و جان شریفش را برای چنان پرچی مقابل این جانوران نثار کرد و خون تازه‌ای به رگ‌های امت ریخت تا با بعثتی تاریخی کار را تمام کنند. خلاصه که اینجااز تشی، سیاهی، سیاستمدار و مردم عادی جمعند و همه جان‌فدای وطن، وصیت‌نامه‌های این شهیدا خواندن دارد. آنها را به ما نشان می‌دهند و به قول راوی فتح، راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسند. ناخواسته یاد جمله سخیف آن سلسبیزی خلع‌لباس شده می‌افتم که با درج تصویری از کودکی زیر آواز به طعنه نوشته بود: «با از زشش را داشت!» و به خاطر آوردم جمله یکی از شهیدای جنگ اخیر را که نوشته بود: «خدا کند که بمبرم وطن فروش نباشم». این همه جان پاک نثار شد تا وطن بماند، هرچند ما معتقدیم هیچ چیز به اندازه شهید در عالم ماندگار نیست و دلیل این ماندگاری، ماندن بر سر آن عهد ازلی و ابدی با پروردگار عالم است؛ عهدی که پیام این قطعه از زمین را پیش‌قراول حادثه‌های عظیم پیش‌رو کرده است.